

## واکاوی کاربرد رنگ سیاه در میان عباسیان

علی ناظمیان فرد\*

### چکیده

سیاهی جامه‌ها و پرچم‌های عباسیان در دوران نهضت و نظام، موجب اشتها آنها به مسوده شد و به تبع آن، مبلغان و کارگزاران فرهنگی آنها این اندیشه را در تاریخ‌نگاری اسلامی مطرح ساختند که رنگ یاد شده، مختص خاندان عباسی و هواداران آنها بوده است.

پرسش کانونی این مقاله این است که «برگرفتن رنگ سیاه از جانب عباسیان، معطوف به کدام هدف بود؟»

این مقاله می‌کوشد با رویکردی توصیفی-تحلیلی، نشان دهد که عباسیان در دوره نهضت، به بهانه‌ی سیاهپوشی در عزای شهیدان آل‌محمد، از رنگ سیاه به‌مثابه ابزار تحریک عواطف شیعیان و علویان با هدف جذب آنها در مبارزه با امویان استفاده کردند؛ اما در دوره‌ی نظام، با ادعای تأسی به رنگ پرچم پیامبر، خوش‌یمنی رنگ سیاه برای خاندان عبدالمطلب، و تکیه بر روایت نجات‌بخشی از شرق، کوشیدند از این رنگ، به‌منزله‌ی ابزاری برای کسب مشروعیت سیاسی بهره بگیرند.

واژگان کلیدی: رنگ سیاه، عباسیان، علویان، مأمون، منصور.

---

\* استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد (movarrekh@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۲۴ - تاریخ تأیید: ۹۱/۲/۲۴

## مقدمه

پیروزی عباسیان، محصول جنبشی اجتماعی و حرکتی انقلابی بود که ریشه در التهاب ساختنی نظام امویان و انگیزتگی هواداران نهضت عباسیان داشت. بی تردید، بحران‌های متعددی موجودیت حکومت‌هایی را که دچار التهاب ساختنی می‌شوند، تهدید می‌کند. در چنین اوضاعی، وجود یک ایدئولوژی رقیب پرتوان، می‌تواند کنش جمعی نوینی را برای تغییر نظم، هنجارها و ارزش‌های موجود پدید آورد و رژیم حاکم را با چالش‌های جدی روبه‌رو سازد. در این میان، نخبگان ایدئولوژیک نیز با جهت‌دهی به کنش‌ها، زمینه را برای دگرگونی ساختنی هموار خواهند کرد.<sup>۱</sup>

معمولاً، گروه انگیزخته‌شده، نوعی ایدئولوژی را برای تنظیم درخواست‌ها و مطالبات خود به‌کار می‌گیرد تا از این طریق، به حل مسئله‌ی خویش نائل آید. این ایدئولوژی، می‌تواند از کارکردی دوگانه برخوردار باشد؛ از یک سو، با ایجاد وفاق و وحدت تألیفی در میان گروندگان به نهضت، نوعی هویت جمعی پدید می‌آورد تا کنشگران را در اتکای به آن، در برابر دشمن مشترک یاری کند<sup>۲</sup> و از سوی دیگر، با طرح نگرش‌ها و آرمان‌ها، در قالب منظومه‌ی فکری نو، به نقد میانی نظری و پشتوانه‌های تئوریک حاکمیت می‌پردازد.

عباسیان به‌مثابه گروهی انگیزخته شده در اواخر حکومت امویان، کوشیدند با ارائه یک ایدئولوژی نو در قالب نظام دعوت، به بسیج منابع خویش در مبارزه با گروه حاکم برآیند و کنش‌های معناداری را در جذب عناصر مخالف اموی و کشاندن آنها به زیر چتر واحد «الرضا من آل محمد» به انجام رسانند. از این رو، برای شناخت جنبش آنها لازم است در کنار مرامنامه‌ی فکری، نقش رهبران و کنشگران، سازمان دعوت و شیوه‌های تبلیغی، مواردی نظیر شعارها و رنگ‌های مورد استفاده در این جنبش نیز مطالعه شود.

توجه به رنگ‌ها در جنبش‌های سیاسی سده‌های آغازین اسلامی، از آن رو اهمیت دارد که به‌مثابه نماد نهضت، موجب همگرایی کنشگران و تمایز آنها از رقیبان می‌شد. توجه به رنگ سیاه در راهبرد عباسیان از آن حیث در شناخت ماهیت جنبش آنها مفید خواهد بود

۱. گی روشه (۱۳۷۹)، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، ص ۱۲۴.

2. Alain Touraine (1981), *The Voice and the Eye: An Analysis of Social Movements*, Cambridge, p.81; Alberto Melucci 1989, *Ten Hypotheses for the Analysis of New Movements*, Cambridge, p. 34.

که آنان در دو برهه‌ی نهضت و نظام، با فراست و زیرکی کوشیدند به فراخور مقتضیات هر دوره، توجیه متفاوتی را در انتخاب رنگ سیاه به عنوان نماد رسمی خلافت ارائه کنند که شرح آن در پی خواهد آمد.

### پرچم‌ها و جامه‌های سیاه

با شروع نهضت عباسیان در خراسان، پرچم سیاه در کانون سیاست‌های تبلیغی این خاندان و هواداران آنها قرار گرفت و در فردای پیروزی، به نماد رسمی خلافت عباسی بدل شد. این امر زمینه را برای طرح این پرسش‌ها فراهم می‌کند که: آیا برگرفتن پرچم‌ها و جامه‌های سیاه، به عنوان نماد نهضت و نظام عباسی، طرح مبتکرانه‌ی این خاندان بود؟ اگر چنین است، چرا از میان رنگ‌های مختلف، تنها رنگ سیاه در کانون توجه آنها قرار گرفت؟

واقعیت آن است که انتخاب پرچم سیاه به عنوان نماد جنبش عباسیان، ابتکار این خاندان یا مختص به آنها نبود؛ چه، دیگر مخالفانی هم که بر امویان شوریدند و با آنها به مبارزه برخاستند، حامل پرچم‌های سیاه بودند. «یزید بن مهلب» که در سال ۱۰۱ هـ.ق بر «یزید بن عبدالملک اموی» شورید، پرچم سیاه را نماد خیزش خود گرفت.<sup>۱</sup> «حارث بن سریح» نیز که در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۵ تا ۱۲۸ هـ.ق بر حاکم اموی خراسان شورید، پرچم سیاه را انتخاب کرد.<sup>۲</sup> «ابوحمزه‌ی خارجی» نیز که در عهد حاکمیت مروان دوم، مکه و مدینه را از جنگ امویان خارج کرد، در خیزش خود، پرچم سیاه برافراشت.<sup>۳</sup>

با این حال، رنگ سیاه، یگانه‌ی نماد حرکت‌های ضد اموی در این دوران نبود، بلکه رنگ‌های دیگری نیز در شورش‌ها و ییکارها دیده می‌شد. مثلاً، پرچم‌هایی که در نبرد صفین حمل می‌شد، از رنگ‌های مختلفی برخوردار بود.<sup>۴</sup> تنوع رنگ پرچم‌ها در جنگ‌ها و شورش‌ها، تا حد زیادی ناشی از بافت متنوع سپاه بود؛ زیرا بدنه‌ی سپاه از واحدهای

۱. شمس‌الدین ذهبی، (۱۳۶۸)، *تاریخ الاسلام*، ج ۴، قاهره، دارالمعارف، ص ۱۵۰.

۲. اسماعیل بن کثیر، (۱۳۵۱)، *البدایه و النهایه*، ج ۱۰، قاهره، مؤسسة الخانجی، صص ۲۶-۲۷.

۳. ابوالفرج اصفهانی، (۱۲۸۵)، *الاغانی*، ج ۲۰، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ص ۹۹.

۴. علی بن حسین مسعودی، (۱۳۷۸)، ج ۱، *مروج الذهب و معادن الجوهر*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۷۳۷؛ نصر بن مزاحم منفردی (۱۹۶۲)، *وقعة الصفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، مؤسسة العربية الحدیثة، صفحات ۳۳۲ و ۴۵۳.

رزمی قبایل مختلف تشکیل می‌شد. تنوع قبیله‌ای جناح‌های مختلف سپاه، علت عمده‌ی تعدد پرچم‌ها - با رنگ‌های مختلف - بود؛ چه، هر قبیله، رنگ خاصی را نماد هویت خود می‌دانست.

آن دسته از تاریخ‌نگاران مسلمان که شورش پرچم‌داران سیاه را در آثار خود منعکس کرده‌اند، این نکته را در میان نیاورده‌اند که «چرا رنگ سیاه در این‌گونه جنبش‌ها مورد توجه قرار گرفت؟» اما، تاریخ‌پژوهان معاصر، که جنبش عباسیان را واکنشی در برابر بی‌عدالتی‌های امویان شمرده‌اند، توجیحات متفاوتی را در انتخاب رنگ سیاه به دست داده‌اند. «فاروق عمر» اظهار می‌دارد که شورشیان به تاسی از رنگ پرچم پیامبر در نبرد با کافران، رنگ سیاه را برگزیده‌اند.<sup>۱</sup> «فان فلوتن» بر این باور است که عباسیان، رنگ سیاه را در تقابل با رنگ سفید امویان به‌عنوان نماد حرکت خود برگزیدند.<sup>۲</sup> این ادعا محل تأمل و مناقشه است. منابع موجود، شواهد مُتَقَنی به‌دست نمی‌دهد که رنگ سفید نماد رسمی امویان بوده است. تنها روایتی که فلوتن در رأی خود، بر آن اتکا نموده، این است که «ولید بن یزید» با جامه‌ی سفید نماز می‌خواند.<sup>۳</sup> اما واقعیت آن است که رفتار ولید و دیگر خلفا در این زمینه، غیرمتعارف نبود؛ چه، در سنت نبوی، پوشیدن لباس سفید برای نمازگزار مستحب شمرده شده است.<sup>۴</sup> به همین دلیل، مسلمانان از هر قشر و طبقه، پوشش سفید را در وقت نماز، نشانه‌ی طهارت و پاکیزگی بیشتر در محضر خداوند می‌دانند. از سوی دیگر، چنانچه رنگ سفید، نماد رسمی امویان می‌بود، چگونه معاویه در صفین، پرچم سرخ برافراشت<sup>۵</sup> و شماری از یارانش نیز بیرق سبز<sup>۶</sup> و سیاه<sup>۷</sup> بنا بر این، هیچ دلیلی برای پذیرش رأی فلوتن وجود ندارد.

۱. فاروق عمر (۱۹۷۷)، *بحوث فی التاریخ العباسی*، بیروت، دارالقلم، صص ۲۴۵-۲۴۶.

۲. جی. فان فلوتن، (۱۳۲۵)، *علل سقوط بنی امیه*، ترجمه‌ی سید مرتضی هاشمی، تهران، اقبال، ص ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۴.

۴. شهاب‌الدین احمد نویری، (۱۹۴۵)، *نهاية الارب فی فنون الادب*، قاهره، مؤسسة المصرية العامة، صص ۲۴۶-۲۴۵.

۵. احمد بن محمد بن عبدربه، (۱۹۶۵)، *العقد الفريد*، تحقیق احمد امین الزین و ابراهیم الایباری، ج ۴، قاهره، مکتبة النهضة المصرية، ص ۳۳۸.

۶. وقعة الصفین، ص ۲۱۵.

۷. همان، ص ۴۵۳.

«محمد عبدالحی شعبان» با نیم‌نگاهی به روایت‌های رازورانه‌ی ظهور منجی و پرچم‌های سیاه شرق، بر نقش آنها در انتخاب رنگ سیاه از سوی عباسیان انگشت تأکید می‌نهد.<sup>۱</sup> اما «شارون» بر این باور است که انتخاب این رنگ، به نشانه عزای «یحیی‌بن زید» بود که در سال ۱۲۵ هجری به دست حاکم اموی خراسان به شهادت رسید.<sup>۲</sup> واقعیت آن است که تا پیش از روزگار عباسیان، عزاداری در فرهنگ عرب، منحصر به رنگ سیاه نبود. زنان معمولاً در عزاداری‌ها از آراستن و خوشبو کردن خویش دوری می‌جستند و گیسوان خود را به نشانه‌ی عزا پریشان می‌کردند.<sup>۳</sup> مردان نیز در مجالس عزاداری، از معطر کردن خود و نوشیدن شراب اجتناب می‌ورزیدند<sup>۴</sup> و حتی برخی نیز از همخوابگی با همسران خویش دوری می‌جستند.<sup>۵</sup> با این حال، بعید نیست که جامه‌های سیاه، فقط در میان زنان عباسی، نشانه‌ی عزا باشد که البته این نیز زمانی معنا می‌یابد که خلافت عباسیان تأسیس شده بود و چون خلیفه‌ای از دنیا می‌رفت زنان در عزای او سیاه می‌پوشیدند.<sup>۶</sup>

روایت‌هایی که سیاه‌پوشی ابومسلم و یارانش را نشانه‌ی سوگواری در قتل یحیی‌بن زید شمرده‌اند، این نکته را نیز در خود منعکس می‌کنند که سیاه‌پوشی آنان صرفاً به معنای عزاداری در مرگ یحیی نبود، بلکه به گونه‌ای، اعلام عمومی برای انتقام از قاتلان او نیز بود.<sup>۷</sup> سیاه‌پوشی به قصد خونخواهی، رسم دیرینه‌ای بود که پیشینه‌ی آن در میان عرب، به روزگار جاهلی می‌رسد. مثلاً، زمانی که پدر «امرؤالقیس»، شاعر معروف جاهلی کشته شد، نمایندگان قبیله اسد برای میانجی‌گری و مصالحه نزد او رفتند، اما امرؤالقیس با ردای

1. M. A. Shaban (1970), *The Abbasid Revolution*, Cambridge, p. 155.

2. M. Sharon (1983), *Black Banners from the East*, Jerusalem, p. 178.

۳. محمدبن عمر واقدی (۱۳۶۹)، مغازی، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ص ۹۱؛ محمد مرتضی زبیدی، (بی‌تا)، تاج العروس، ج ۲، بیروت، دارالفکر، ص ۳۳۲.

۴. الاغانی، ج ۸، ص ۶۸.

۵. مغازی، ج ۱، ص ۹۰؛ نهاییه الارب، ج ۱۷، صص ۷۰-۷۱؛ الاغانی، ج ۸، ص ۶۸.

۶. محمدبن علی‌بن العمرانی (۱۹۷۳)، *الأنباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم السامرائی، لیدن، بریل، ص ۷۲.

۷. محمدبن حبیب (۱۳۶۱)، *المحبر*، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیه، ص ۴۸۴؛ عبدالرحمن ابن خلدون (۱۹۶۰)، *المقدمه*، بیروت، دارالفکر، ص ۴۵۹؛ مجهول المؤلف (۱۹۷۱)، *اخبارالدولة العباسیه*، تصحیح

عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت، دار صادر، ص ۲۴۷.

آستین کوتاه و دستاری سیاه رنگ، آنها را به حضور پذیرفت که از نیت او در خونخواهی حکایت می‌کرد.<sup>۱</sup> این رسم تا عصر اسلامی هم ادامه یافت. فی‌المثل، پس از شکست مسلمانان در جنگ احد و کشته شدن شماری از آنان در صحنه‌ی جنگ، انصار مدینه بنا به رسم دیرین، جامه‌ی سیاه بر تن کردند تا نیت خود را برای گرفتن انتقام خون شهیدان ابراز کنند.<sup>۲</sup>

البته، رنگ سیاه مفهوم دیگری نیز داشت که نباید از آن غفلت ورزید. همچنان‌که از یک سو، ناظر بر حقانیت اولیاء دم در انتقام از خونیان بود؛ از سوی دیگر، ناظر بر اعاده‌ی حیثیت و از میان بردن اثرات خطای مهاجمان و متجاوزان شمرده می‌شد. در نمونه‌ای بارز، زمانی که دختر «منظورین زَبان» بدون اجازه‌ی پدر با یکی از بزرگان مدینه ازدواج کرد، بر منظور گران آمد و احساس کرد که آبروی او جریحه‌دار شده است. لذا بدون فوت وقت به مدینه رفت و در اعتراض به این کار، پرچم سیاهی را در صحن مسجدالنبی برافراشت. قیسی تباران این شهر در زیر این پرچم گرد آمدند تا او را در اعاده‌ی حیثیت یاری کنند.<sup>۳</sup> در پرتو این معنا، می‌توان تبیین ابن‌خلدون را از سیاه‌پوشی عباسیان به خوبی دریافت. او می‌گوید: عباسیان آشکارا ابراز می‌داشتند که امویان با قتل بزرگان آنها، قصد بدنام کردن و بی‌آبرویی خاندان عباسی را داشته‌اند، لذا با سیاه‌پوشی خود می‌خواستند افکار عمومی را تحت تأثیر قرار دهند و آنها را در اعاده‌ی حیثیت یا انتقام گرفتن از امویان با خود همراه سازند.<sup>۴</sup>

### مراحل سیاه‌پوشی

در نظام تبلیغی عباسیان، دو مرحله‌ی متفاوت - اما پیوسته - می‌توان یافت که در هر یک از این مراحل، سیاه‌پوشی مفهوم خاص خود را داشت. در مرحله‌ی نخست، ادعای آنها بر

۱. الاغانی، ج ۸، ص ۷۵.

۲. اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۷.

۳. الاغانی، ج ۱۱، صص ۵۶-۵۷؛ ابن حجر عسقلانی (۱۳۲۸)، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، قاهره،

مؤسسه العربیة الحدیثة، ص ۴۶۳.

۴. المقدمه، ص ۴۵۹.

وصیت «ابوهاشم» فرزند «محمد بن حنفیه» مبتنی بود.<sup>۱</sup> اما در مرحله‌ی دوم، برای به حاشیه راندن علویان، با تکیه بر وراثت اعمام، مدعی میراث‌داری پیامبر اسلام شدند.<sup>۲</sup> در هر یک از این مراحل، سیاست تبلیغی عباسیان از مقتضیات خاص خود برخوردار بود و از این روی، سیاه‌پوشی آنها نیز توجیهی متفاوت یافت. در مرحله‌ی نخست، «ابراهیم عباسی» که حسب وصیت ابوهاشم، امامت را از پدرش «محمد بن علی» به ارث برده بود، فرمان برگرفتن پرچم‌ها و جامه‌های سیاه را صادر کرد.<sup>۳</sup> برگرفتن رنگ سیاه در این مرحله، علامت عزای شهیدان آل محمد بود.<sup>۴</sup> این توجیه، به‌رغم اشتها فراروان، محل تأمل و مناقشه است. تردیدی نیست که برای اجتناب از تناقض، همواره باید میان مفردات و کلیات یک ساختار، هماهنگی و همخوانی وجود داشته باشد. اگر اقدام امویان در قتل اعضای خاندان پیامبر، حقیقتاً بر عباسیان گران آمد و موجب سیه‌پوشی آنها در این مصیبت شد، رفتار حاکمان عباسی با خاندان پیامبر در فردای پیروزی، می‌بایست با توجیه سیاه‌پوشی آنها همخوانی می‌داشت. در حالی که برخورد خصمانه و کینه‌توزانه‌ی آنها با علویان، به‌مثابه رقیبان ایدئولوژیک، در واقع، ادامه‌ی همان سیاستی بود که پیش از این امویان اتخاذ کرده بودند. از آنجا که بعدها «ابوالعباس سفاح» در سخنرانی آغاز خلافت خویش، عباسیان را در شمار «اهل بیت»، «ذوی القربی» و «عشیرتک الأقربین» قلمداد کرد،<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد که سیه‌پوشی آنها در دوره‌ی نهضت، نه در عزای خاندان پیامبر، که در مصیبت خاندان عباسی - به‌ویژه مرگ «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» - بود که در پوشش کلی «عزای اهل بیت پیامبر» به انجام رسید؛ همان‌گونه که در شعار مبهم «الرضا من آل محمد» نیز مراد آنها چیزی جز خاندان عباسی نبود که از دیدگاه آنان، مصداق آل محمد تلقی می‌شد. با این حال، توجیه سیاه‌پوشی در این مرحله، چنان مبهم و کلی صورت گرفت که عباسیان بتوانند، ابزارانگاران، شیعیان و دوستداران علی را - به‌واسطه‌ی ظلمی که امویان بر آنها روا داشته بودند - با نهضت خود همراه سازند و آنها را علیه امویان بشورانند.

۱. اخبار الدولة العباسیه، صص ۱۶۵-۱۷۲.

۲. بحوث فی التاریخ العباسی، ص ۵۲.

۳. اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۵؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۳۰.

4. *The Abbasid Revolution*, p.178.

۵. محمد بن جریر طبری، بی‌تا، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۷، بیروت، روائع التراث العربی، ص ۴۲۵.

اما در مرحله‌ی دوم، تغییری اساسی در تبیین سپاه‌پوشی آنها پدید آمد. نخستین توجیه به‌کار رفته در این مرحله این بود که رنگ سپاه میراث خانوادگی عباس‌بن عبدالمطلب است.<sup>۱</sup> سپس با زیرکی و ذکاوت کوشیدند با بهره‌برداری از احادیث پیامبر در خصوص مهدویت و ظهور پرچم‌های سپاه در شرق، سپاه‌پوشی خود را در خراسان، مصداق پیشگویی‌های آن حضرت وانمود کنند.<sup>۲</sup> درباره‌ی نخستین توجیهی که در مرحله دوم به‌کار رفت، تبلیغات رسمی عباسیان بر این نکته تأکید می‌ورزید که رنگ سپاه، همواره برای خاندان پیامبر با خیر و برکت توأم بوده است. نخستین نشانه‌های این خیر و برکت، زمانی آشکار شد که عبدالمطلب با انتخاب تیره‌های سپاه، در رقابت با اشراف مکه بر سر تصاحب جواهرات و اشیاء قیمتی یافت شده در چاه زمزم، توانست بر آنها پیروز شود.<sup>۳</sup> همچنین، بر این نکته تأکید می‌کردند که پرچم خاندان عباسی به تاسی از پرچم پیامبر در روز فتح مکه و سایر غزوات، رنگ سپاه به خود گرفته است.<sup>۴</sup>

واقعیت آن است که عبدالمطلب در روزگار خود بزرگ‌خاندان بنی‌هاشم بود و عباسیان، شاخه‌ای از شاخه‌های این خاندان محسوب می‌شدند. با فرض خوش‌یمنی رنگ مختار عبدالمطلب، همه‌ی اخلاف و فرزندان او می‌بایست از موهبت و افتخار آن بهره‌مند می‌شدند. اقدام عباسیان در برابر انگاشتن خود با همه‌ی اخلاف بنی‌عبدالمطلب و سپس، ضبط خوش‌یمنی آن رنگ برای خود، چیزی جز مصادره به مطلوب نبود. در باب تاسی آنها به رنگ پرچم پیامبر نیز می‌توان گفت از آنجا که عباسیان، خود را در زمره‌ی اهل بیت می‌شمردند، لابد با این ادعا می‌خواستند خود را وارث رنگ پرچم پیامبر نشان دهند تا از این طریق، اقناع‌بخشی کنند.

۱. حمدالجلود (۱۹۹۲)، *النظم العباسیین*، قاهره، مؤسسة الخانجی، ص ۱۵۱.

۲. ابوالقاسم علی ابن عساکر (۱۹۷۹)، *تاریخ مدینة دمشق*، تحقیق عبدالقادر بدران، ج ۷، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ص ۲۶۴؛ *اخبار الدولة العباسیة*، ص ۱۹۹؛ *البدایة و النهایة*، ج ۱۰، ص ۵۱.

۳. *اخبار الدولة العباسیة*، صص ۲۴۶-۲۴۷؛ ابوالولید ازرقی (۱۳۶۸)، *اخبار مکه*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، ج ۲، تهران، چاپ و نشر بنیاد، صص ۳۳۷-۳۳۸.

۴. برهان‌الدین حلبی (۱۹۶۴)، *السیرة الحلبیة*، ج ۳، قاهره، مکتبة التجاریة الکبری، ص ۱۳۷؛ عبدالحمید ابن ابی‌الحدید، (۱۹۵۹)، *شرح نهج‌البلاغه*، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۷، قاهره، دارالاحیاء الکتب العربیة، ص ۲۷۳.



آنها در چارچوب توجیه دوم نیز بر دو عنصر از ویژگی‌های مهدویت تأکید می‌کردند. نخستین آنها را در احادیث منتسب به پیامبر می‌توان دید که بر اساس آنها، جبرئیل خبر داده که در آینده، فرزندان عباس با جامه‌های سیاه به حکومت خواهند رسید.<sup>۱</sup> اما در عنصر دوم، خواب‌ها و رؤیاها به مثابه ابزارهای بنیادین، از به قدرت رسیدن «آل عباس» در آینده خبر می‌دادند. منصور عباسی ادعا کرد که پیامبر را در خواب دیده و آن حضرت، پرچم‌های سیاهی را به او و برادرش «ابوالعباس سفاح» داده است.<sup>۲</sup> بدیهی است از حیث تصورات و باورهای دینی، اعطای پرچم در خواب - که شبیه اعطای خلعت در بیداری است - می‌توانست عالی‌ترین نمونه‌ی تقدیر برای عباسیان تلقی شود و حکومت آنها را به مثابه تحقق عینی پیشگویی‌های پیامبر اسلام جلوه دهد.

### رسمیت سیاه‌پوشی

با تأسیس حکومت عباسیان، رنگ سیاه به ویژگی ممیز آنها بدل شد. این نکته را می‌توان از پاسخ ابومسلم دریافت که چون در خصوص جامه‌های سیاه از او پرسیدند، پاسخ داد که «پیامبر در روز فتح مکه، عمامه سیاه بر سر داشت و همین رنگ، اینک رنگ هیأت و دولت ماست.»<sup>۳</sup> همچنان‌که رنگ سیاه به نماد رسمی خلافت عباسی بدل شد، لقب مسوده نیز با نام خاندان عباسی مترادف گردید.<sup>۴</sup> هرچند، این لقب از زمان شروع قیام ابومسلم در خراسان به عباسیان داده شده بود،<sup>۵</sup> واقعیت آن است که رنگ سیاه، با شروع رسمی حاکمیت عباسیان و سیاه‌پوشی «ابوالعباس سفاح» به نماد رسمی حکومت آل عباس تبدیل شد.<sup>۶</sup>

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷، صص ۲۴۷-۲۴۸؛ اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۵؛ حسین بن محمد دیار بکری، (بی تا)، تاریخ‌الخمیس، ج ۲، بیروت، دار صادر، ص ۳۲۴.
۲. الانبیا فی تاریخ الخلفاء، صص ۶۲-۶۳؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۱۲۲.
۳. اخبار الدولة العباسیه، ص ۲۴۷.
۴. محمد بن علی ابن طقطقی (۱۹۶۶)، تاریخ الفخری، بیروت، دار صادر، ص ۱۴۵.
۵. اخبار الدولة العباسیه، صفحات ۲۹۰ و ۲۹۴ و ۳۰۶ و ۳۷۲.
۶. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی (۱۹۶۰)، تاریخ یعقوبی، ج ۲، بیروت، دار صادر، ص ۳۵۰؛ غریغوریوس ابن العبری (۱۹۵۸)، تاریخ مختصر الدول، تحقیق آنتون صالحانی، بیروت، دارالرائد، ص ۱۲۰.

ابوجعفر منصور که پس از سفاح زمام امور خلافت را به دست گرفت، رنگ سیاه را در تشکیلات عباسی نهادینه کرد. او در سال ۱۴۵ هـ.ق با صدور دستورالعملی، از ساکنان کوفه خواست جامه‌های سیاه بر تن کنند و از این طریق، رنگ سیاه را نماد رسمی خلافت عباسی اعلام کرد.<sup>۱</sup>

مردم کوفه که از عواقب سرپیچی از دستور خلیفه بيمناک بودند، ناگزیر، لباس سیاه بر تن کردند.<sup>۲</sup> اما اوضاع شهرها و ایالت‌های دیگر، به سان کوفه نبود. مثلاً، پس از آنکه حدود بیست سال از عمر خلافت عباسی سپری شد، مبلغ مسجد جامع مصر، لباس سیاه پوشید.<sup>۳</sup> ظاهراً این تأخیر ناشی از بی‌اعتنایی و بی‌توجهی دستگاه خلافت در اجباری کردن جامه‌های سیاه در سراسر قلمرو عباسیان بود. از این رو، می‌توان گفت سیاست آنها، از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر تفاوت داشت. چنان‌که ساکنان عراق با دقت و احتیاط، فرمان منصور را به کار بستند. حتی برخی افراد معروف متنفر از رژیم عباسی، برای جلوگیری از تحریک حساسیت مأموران آنها، چاره‌ای جز پوشیدن لباس سیاه نیافتند.<sup>۴</sup> در چنین فضایی، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد بدون اجازه‌ی عباسیان، رخت سیاه از تن درآورد؛<sup>۵</sup> چه، این کار به منزله‌ی سرپیچی از فرمان خلیفه و همدستی با دشمنان خلافت تعبیر می‌شد.<sup>۶</sup> با این حال، اجرای این فرمان در سایر ایالت‌ها با سخت‌گیری همراه نبود. کارگزاران عباسی در مصر، روش‌های متفاوتی را در اجرای فرمان سیاه‌پوشی به‌کار گرفتند که از آن میان، می‌توان به روش واگذاری زمین به سیاه‌پوشان اشاره کرد.<sup>۷</sup> این شیوه، ظاهراً با هدف تشویق افراد برای مشارکت و همکاری در ترویج شعار و دثار عباسیان به کار می‌رفت.

۱. تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۶۳۱؛ ابوالفرج اصفهانی (۱۹۷۰)، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفه، ص ۳۱۹؛ احمدین علی خطیب بغدادی (۱۹۷۹)، *تاریخ بغداد*، ج ۱۳، بیروت، دارالکتب العلمیه، ص ۱۴۲؛ الاغانی، ج ۱۶، ص ۸۵.  
۲. *مقاتل الطالبیین*، ص ۳۱۹.

۳. احمدین علی مقریزی (۱۲۷۰)، *المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار*، ج ۱، قاهره، دارالمعارف، ص ۳۰۷.

۴. محمدبن علی ابن بابویه (۱۹۶۶)، *علل الشرایع*، نجف، مکتبه الحیدریه، ص ۳۴۷.

۵. البدایه و النهایه، ج ۱۰، صص ۱۱۹-۱۲۰.

۶. محمدبن یوسف الکندی (۱۹۵۹)، *ولاة مصر*، تحقیق حسین نصار، بیروت، دار صادر، ص ۴۶۹.

۷. الخطط، ج ۱، ص ۳۰۴.

با اینکه منابع تاریخی، قرائن روشنی را در خصوص تأثیر فرمان منصور در گستره‌ی قلمرو عباسیان یا مدت زمان اجرای آن منعکس نکرده‌اند، این اندازه معلوم است که او در سال ۱۵۳هـ. ق فرمان داد درباریان، لباس متحدالشکل سیاه بر تن کنند.<sup>۱</sup> به‌رغم اینکه شماری از درباریان از پوشیدن این نوع لباس اکراه داشتند، فرمان خلیفه اجرا شد و کسانی که در آن میان، از پوشیدن این لباس معاف بودند، از پیش، مجوز ویژه‌ای را از خلیفه دریافت کردند.<sup>۲</sup>

نوع پوشش یکنواختی که منصور در اواسط سده‌ی دوم هجری در دربار خود معمول کرد، پس از او به لباس رسمی خلیفه و ملازمان وی بدل شد<sup>۳</sup> که فقط در برخی شرایط خاص، تغییراتی در آن پدید می‌آمد.<sup>۴</sup> این پوشش، نه تنها در چارچوب مرزهای خلافت عباسی رسمیت یافت، که در فراسوی مرزهای آن نیز به کار گرفته شد. سفیران و نمایندگان اعزامی خلیفه به کشورهای همسایه، از این نوع پوشش استفاده می‌کردند.<sup>۵</sup> برخی خلفا، نظیر هارون، حتی از این مرحله هم فراتر رفتند و برای محدود کردن خود به رنگ رسمی خلافت، از اشیاء و کالاهای سیاه بهره جستند.<sup>۶</sup>

در روزگار هارون، حلقه‌ی افراد موظف به پوشیدن لباس رسمی سیاه گسترش یافت و شخصیت‌های مذهبی را نیز در بر گرفت. «ابویوسف»، فقیه معروف این دوران که مسئولیت نهاد قضاوت را در دستگاه خلافت عباسی برعهده داشت، با پوشیدن لباس سیاه، پیشگام این حرکت شد<sup>۷</sup> و سایر درباریان نیز موظف به پوشیدن آن در مواقع رسمی و غیررسمی

۱. تاریخ الامم و الملوک، ج ۸، ص ۴۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، صص ۱۱۰-۱۱۱؛ ابوالمحاسن یوسف‌ابن تغری بردی، (۱۹۶۳)، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة، ج ۲، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ص ۲۰.

۲. الاغانی، ج ۹، ص ۱۲۱.

۳. الانباء فی تاریخ الخلفا، ص ۱۵۷؛ احمدین محمد ابن خلکان (۱۹۶۱)، وفيات الاعیان، تحقیق احسان عباس، ج ۱، بیروت، دار صادر، ص ۳۳۰.

۴. تاریخ الفخری، ص ۳۲۲.

۵. حمد الجلود (۱۹۷۲)، النظم العباسیین، قاهره، دارالمعارف، ص ۱۴۷.

۶. الانباء فی تاریخ الخلفا، صفحات ۶۰ و ۸۷.

۷. وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۳۰۳.

شدند.<sup>۱</sup> هرچند کاربرد ابزار و وسایل سیاه‌رنگ گه‌گاه نادیده گرفته می‌شد، استفاده از لباس متحدالشکل و عمامه سیاه همواره مورد تأکید قرار می‌گرفت.<sup>۲</sup>

به مرور زمان، رنگ سیاه در چشم نخبگان حکومتی، از نوعی منزلت و حرمت دینی برخوردار شد؛ به‌گونه‌ای که با لباس رسمی سیاه، به مجالس شراب‌خوری وارد نمی‌شدند.<sup>۳</sup> این رنگ، حتی نماد طبقه اجتماعی نیز شد؛ کسانی که برای ارتقاء جایگاه اجتماعی خود می‌کوشیدند، در تقلای یافتن مجوزی بودند تا بتوانند با لباس رسمی خلافت در جامعه ظاهر شوند.<sup>۴</sup> این امر، گویای آن است که رنگ سیاه، در این زمان، نماد حلقه‌ی اجتماعی خاصی بود که حمایت شخص خلیفه را با خود داشت. چه، در اواسط سده سوم هجری، این پوشش، دور از دسترس توده‌هایی بود که با حلقه‌ی دربار و خاصگان خلیفه پیوندی نداشتند.<sup>۵</sup> در اواخر دهه‌ی ششم همین قرن بود که ردای سیاه‌رنگ آستین‌کوتاه - که جزئی از لباس رسمی متحدالشکل دربار بود- به نیکوترین و ارزشمندترین هدیه‌ی خلیفه بدل شد که گاه، به پاس خدمات برجسته‌ی یکی از دبیران و مششیان عطا می‌شد.<sup>۶</sup>

از آنجا که تقیّد به لباس رسمی، نشانه‌ی احترام و وفاداری به خلیفه و آرمان‌های خلافت محسوب می‌شد،<sup>۷</sup> برکندن آن نیز بی‌حرمتی به خلیفه و نشانه‌ی خروج از طاعت و فرمانبرداری او بود. مثلاً، در پی شورش‌هایی که در شمال آفریقا علیه عباسیان درگرفت، رهبر شورشیان از کارگزاران محلی عباسیان خواست لباس رسمی خلافت را که از خلیفه دریافت کرده بودند، از تن درآوردند.<sup>۸</sup>

۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲. *البدایه و النهایه*، ج ۱۰، ص ۵۱؛ ابوعلی ابن مسکویه (۱۹۱۹)، *تجارب الامم*، قاهره، دارالکتب الاسلامی، صص ۴۴-۴۶.

۳. *وفیات الاعیان*، ج ۱، ص ۳۳۰.

۴. گفته شده که اسحاق موصلی از مأمون خواست به او اجازه دهد که با لباس رسمی سیاه در ملاء عام ظاهر شود، اما خلیفه با درخواست او موافقت نکرد. نک. *نهایة الارب*، ج ۵، ص ۳.

۵. *النظم العباسیین*، ص ۱۵۰.

۶. *شرح نهج البلاغه*، ج ۸، ص ۲۰۱.

۷. شمس‌الدین ذهبی (۱۹۵۶)، *تذکره الحفاظ*، حیدرآباد، دائرة المعارف العثمانیه، ص ۱۹۷.

۸. محمدابن الأبار (۱۹۶۳)، *الحلة السیراء*، تحقیق حسین مؤنس، ج ۱، قاهره، دارالمعارف، ص ۱۰۲.

از سوی دیگر، پوشش سیاه که نشان وفاداری به خلافت شمرده می‌شد، نمی‌توانست زینت‌بخش اندام عناصر خیانت‌پیشه‌ای باشد که از وفاداری به خلیفه عدول کرده بودند. از جمله، مجازات صاحب‌منصبان خائن این بود که از لباس رسمی خلافت خلع می‌شدند و اجازه‌ی سیاه‌پوشی نمی‌یافتند.<sup>۱</sup> حتی در موارد استثنایی، نه تنها مجرمان را از پوشیدن لباس سیاه منع می‌کردند، بلکه آنها را به پوشیدن لباس سفید نیز وامی‌داشتند.<sup>۲</sup> آل‌بویه‌ی شیعی نیز، با اینکه از حیث عقیدتی در قطب مخالف باورهای خلیفه‌ی عباسی بودند، به رنگ سیاه بی‌احترامی نکردند و حتی «عضدالدوله» همیشه قبا‌ی سیاه می‌پوشید.<sup>۳</sup> شاید بتوان این رفتار را مسبوق به کسب مشروعیت از ناحیه خلیفه و معطوف به ابراز وفاداری به او دانست.

### واکنش‌ها به رنگ سیاه

گروه‌های مخالف عباسیان، به‌ویژه شیعیان، خلاف تبلیغات رسمی دست‌گام خلافت که می‌کوشید با تکریم رنگ سیاه، آن را از سنت‌های ریشه‌دار دینی جلوه دهد، نه تنها از در همراهی با آنان وارد نشدند، بلکه فعالیت‌های تبلیغی خود را علیه رنگ سیاه سازمان دادند. همه‌ی تلاش آنها نفی هرگونه پیوند میان رنگ سیاه و سنت نبوی و نشان دادن آن به‌عنوان یکی از بدعت‌های ابومسلم بود؛<sup>۴</sup> چه، به‌رغم تبلیغات عباسیان، گزارش نادری در دست است که نشان دهد ابومسلم پرچم سیاهی را از امام عباسی دریافت نکرد و این از بر ساخته‌های خود او بود که پارچه‌هایی را به رنگ سیاه درآمیخت و به شکل پرچم

۱. فردی از خاندان مهلب که به علویان گرایش یافته بود، از سوی عباسیان مجبور شد تا لباس سیاه را از تن درآورد. نک. عمرو بن بحر جاحظ (۱۹۷۵)، *البیان والتبیین*، تحقیق عبدالسلام هارون، ج ۳، قاهره، مؤسسه الخانجی، ص ۳۷۳.

۲. *الخطط*، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. محمد بن عبدالملک الهمدانی (۱۹۶۱)، *تکملة التاريخ الطبری*، تحقیق آلبرت یوسف کنعان، بیروت، مطبعة الكاتولیکیه، ص ۲۱۹.

۴. ابونعیم اصبهانی (۱۹۶۷)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، ج ۷، قاهره، مؤسسه الخانجی، ص ۴۹؛ رشیدالدین ابن شهر آشوب (۱۹۵۶)، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۳، نجف، منشورات مطبعة الحیدریه، ص ۸۶.

درآورد تا آن را فرستاده‌ی امام عباسی جلوه دهد و از این راه به اغفال توده‌ها و در کشاندن آنها به صفوف هواداران نهضت عباسی مبادرت ورزد.<sup>۱</sup>

شیعیان در تبلیغات خود علیه رنگ سیاه عباسیان، نشان دادند که این رنگ در چشم پیامبر هیچ وجاهت و ارزشی نسبت به رنگ‌های دیگر نداشته و آن حضرت در پوشش خود، از رنگ‌های گوناگون استفاده می‌کرده‌اند و جز در موارد نادر، از رنگ سیاه نفرت داشتند.<sup>۲</sup> امامان شیعه نیز پوشیدن لباس سیاه را از آن حیث منع کردند که آن را لباس فرعون و منکران قیامت می‌شمردند.<sup>۳</sup> دلیل تنفر متکلمان و شخصیت‌های مشهور مذهبی، نظیر اوضاعی، از پوشش سیاه این بود که آن را با فرهنگ اسلامی بیگانه می‌دانستند.<sup>۴</sup> بنابراین، در اندک‌زمانی، در پرتو تبلیغات مخالفان عباسی، روایت‌هایی در تحسین رنگ سفید و تکریم سفیدپوشان (مبینه) رواج یافت و از شهرت و اقبال فراوانی در میان مردم برخوردار شد.<sup>۵</sup> به این ترتیب، رنگ‌ها و نمادهای مخالف، چالشی جدی فراروی گفتمان رسمی عباسیان پدید آورد و اشتها سیاه‌پوشان (مسوده) را هدف قرار داد.<sup>۶</sup>

در انگیزه‌ها و زمینه‌های شورش‌ها و قیام‌های علیه عباسیان، تفاوت‌هایی دیده می‌شد و به همین دلیل، افزون بر بیرق سفید، پرچم‌هایی به رنگ‌های سبز، طلایی و زرد، در تقابل با پرچم سیاه عباسیان به اهتزاز درآمد.<sup>۷</sup> این تنوع رنگ‌ها مانع می‌شود که هم‌صدا با برخی از تاریخ‌پژوهان معاصر، خیزش‌های این دوره را «مبینه» بخوانیم.<sup>۸</sup> حتی نمی‌توان بسان

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۲۹۱.
۲. علل الشرایع، ص ۳۸۴؛ تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۱۹۱؛ نهایة الارب، ج ۱۸، ص ۲۸۳؛ عبدالرحمن ابن جوزی (۱۹۶۶)، الوفاء بأحوال المصطفی، تحقیق مصطفی عبدالواحد، ج ۲، قاهره، دارالکتب الحدیثه، صص ۵۶۵-۵۶۶.
۳. علل الشرایع، صص ۳۴۶-۳۴۷.
۴. البدایه و النهایه، ج ۱۰، صص ۱۱۹-۱۲۰.
۵. محمد بن خلف وکیع، (بی تا)، اخبار القضاة، ج ۲، بیروت، عالم‌الکتب، صص ۱۵۹-۱۶۰.
۶. مقاتل الطالبیین، ص ۳۶۱؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۴۸.
۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۷؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۸۸ و ۱۱۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۳۳.
۸. علل سقوط بنی امیه، صص ۱۵۳-۱۵۴؛ بحوث فی التاریخ العباسی، صص ۲۴۷-۲۴۸.

ابن‌خلدون، این صفت را مختص قیام‌های علویان شمرد که حامل پرچم‌های سفید بودند؛<sup>۱</sup> چه، در قیام «محمد نفس‌الزکیه» و برادرش ابراهیم که از خیزش‌های عمده‌ی علویان در روزگار هارون به شمار می‌آمد، هیچ پرچم سفیدی برافراشته نشد.<sup>۲</sup> حتی انتخاب پرچم‌ها و نمادهای سفید در شماری از قیام‌های علویان را نباید تاسی از سنت علوی شمرد؛ چه، اگر بتوان رنگ خاصی را به خاندان علی نسبت داد، بی‌تردید، چیزی جز رنگ سیاه نیست؛ زیرا «علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام»، بزرگ این خاندان همواره عمامه‌ی سیاه بر سر داشت<sup>۳</sup> و بالطبع، رنگ عمامه‌ی خاندان او نیز سیاه بود. مثلاً مردم کوفه زمانی که در انتظار ورود «حسین بن علی علیه‌السلام» به این شهر بودند، از «عبیدالله بن زیاد» که چهره‌ی خود را با عمامه‌ی سیاه پوشانیده بود، استقبال کردند و پنداشتند او امام حسین علیه‌السلام است که عمامه‌ی سیاه بر سر دارد.<sup>۴</sup> با عنایت به همین معنا، شیعیانی که در رکاب علویان علیه عباسیان می‌جنگیدند، معمولاً عمامه‌ی سیاه بر سر داشتند.<sup>۵</sup> البته در این میان، نباید از پیوند میان عمامه، پرچم و سمبل در چارچوب فرهنگ عربی - اسلامی غفلت کرد؛ چه، این امر از سنت‌های فرهنگی عرب بود که در معرکه‌ها و میدان‌های جنگ، عمامه‌ای را دور نیزه می‌پیچیدند و آن را به‌مثابه پرچم و سمبل برمی‌افراشتند.<sup>۶</sup> با تکیه بر موارد ذکر شده، به نظر می‌رسد که مبیضه، صفت عامی بود که بر همه‌ی خیزش‌های ضد عباسی علویان، شیعیان، هواداران اموی، و سایر عناصر مذهبی و طبقات اجتماعی اطلاق می‌شد.

### تغییر نگرش مأمون

همچنان‌که رنگ سیاه در پی فرمان «ابوجعفر منصور»، به نماد رسمی خلافت عباسی بدل شد، پنجاه سال بعد، با فرمان مأمون از رسمیت افتاد و رنگ سبز بر جای آن نشست. مأمون در سال ۲۰۱ هـ.ق، در طی دستورالعملی، لباس متحدالشکل سیاه را منسوخ کرد و

۱. المقدمه، ص ۴۵۹.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۳۴۵.

۳. الاغانی، ج ۱۹، ص ۶۰؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۶۱.

۵. مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۱.

۶. البیان و التنبی، ج ۳، ص ۱۰۵.

رنگ سبز را سمبل رسمی خلافت عباسی اعلام کرد.<sup>۱</sup> متأسفانه، تاکنون تبیین روشن و کاملی از این اقدام مأمون ارائه نشده است. همین اندازه معلوم است که فرمان یاد شده، از حیث زمانی، مقارن با تصمیم شگفت‌انگیز او در انتصاب امام رضا به مقام ولیعهدی بود.<sup>۲</sup> بر این اساس، برخی تاریخ‌پژوهان ادعا کرده‌اند که رنگ سبز، نماد خاندان علی بود و رسمیت یافتن آن در این مقطع زمانی، در پیوند با انتصاب امام رضا به مقام ولیعهدی صورت گرفت.<sup>۳</sup> همچنان‌که پیش از این گفته شد، تصور رنگ سبز به عنوان نماد خاندان علی بی‌اساس است. چه، این رنگ تا این زمان، هرگز رنگ ویژه‌ی خاندان علی نبود، بلکه به عکس، امویان که دشمن خونخوار خاندان علی بودند، این رنگ را یکی از نمادهای خود می‌دانستند.<sup>۴</sup> حتی در صفین نیز، چهار هزار سرباز سبزیپوش در رکاب معاویه علیه علی شمشیر می‌زدند.<sup>۵</sup> البته، نظریه‌های دیگری هم در این زمینه وجود دارد که چون به شواهد متقن تاریخی متکی نیست، نمی‌توان به آنها استناد کرد. از جمله‌ی آنها، دیدگاهی است که می‌کوشد میان لباس رسمی سبزرنگ مأمونیان و لباس‌های رسمی شاهان ساسانی و نمادهای ویژه‌ی آیین زرتشتی پیوند برقرار کند.<sup>۶</sup> تردیدی نیست که این‌گونه تبیین‌ها، از آن‌رو اقامه شده است تا «فضل بن سهل سرخسی»، وزیر ایرانی مأمون را به القای اندیشه‌ی تغییر سمبل خلافت از سیاه به سبز متهم سازد. به همین سبب، اعتبار آنها محل تردید است؛ چه، اقدام مأمون نه تنها متأثر از القائات فضل بن سهل نبود، که با مخالفت او نیز همراه شد.<sup>۷</sup>

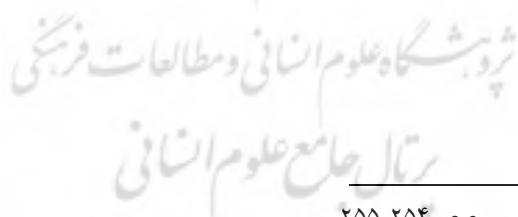
۱. خلیفة ابن خباط (۱۹۶۷)، *تاریخ خلیفة بن خباط*، تحقیق سهیل زکار، ج ۲، دمشق، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، ص ۷۶۴؛ *تاریخ الخمیس*، ج ۲، صص ۳۳۴-۳۳۵؛ عبدالله بن مسلم ابن قتیبه (۱۹۶۹)، *المعارف*، تحقیق ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف، ص ۳۸۸؛ یزید بن محمد الازدی، ۱۹۶۷، *تاریخ الموصل*، تصحیح علی حبیبیه، قاهره، لجنة احیاء التراث الاسلامی، ص ۳۴۲.
۲. *تاریخ خلیفة بن خباط*، ج ۲، ص ۷۶۴؛ *المعارف*، ص ۳۴۹؛ *البدایه و النهایه*، ج ۱۰، ص ۲۴۷؛ *تاریخ الخمیس*، ج ۲، ص ۳۳۴.
۳. *بحوث فی التاریخ العباسی*، ص ۲۵۲.
۴. *وقعة الصفین*، ص ۳۳۰؛ *مناقب آل ابی طالب*، ج ۳، ص ۸۵.
۵. *مروج الذهب*، ج ۱، ص ۷۳۷.
۶. محمد بن عبدوس جهشیاری (۱۹۳۸)، *الوزراء و الکتاب*، تصحیح مصطفی السقا و آخرون، قاهره، مطبعة عیسی البابی الحلبي، ص ۳۱۳.
۷. *مقاتل الطالبیین*، ص ۵۶۲.



شاید مأمون با انتخاب رنگ سبز می‌خواست زمینه‌ای را برای همگرایی عباسیان و علویان، به‌عنوان دو طایفه‌ی رقیب هاشمی فراهم سازد.<sup>۱</sup> رنگ سبز از آن حیث می‌توانست برای تمهید چنین زمینه‌ای مناسب باشد که در روایت‌های اسلامی، رنگ لباس اهل بهشت خوانده شده است.<sup>۲</sup>

به هر حال، با صدور فرمان مأمون، لباس رسمی نظامیان و دیوانیان عباسی سبز شد و مردم شهرهای مختلف نیز این رنگ را برگزیدند؛<sup>۳</sup> جز بغداد که واکنش‌های آن نسبت به اقدام مأمون متفاوت بود. هرچند در این شهر کسانی نیز در انتخاب رنگ سبز از خلیفه تبعیت کردند، خاندان عباسی و بستگان آنها نه تنها آن را نپذیرفتند، با روی‌گردانی از مأمون، «ابراهیم بن مهدی» را به خلافت برنشانند.<sup>۴</sup>

با شهادت امام رضا در سال ۲۰۳ هـ. ق، رنگ سبز، همچنان نماد رسمی خلافت عباسی باقی ماند؛ تا اینکه در سال بعد، پس از ورود مأمون به بغداد و فرونشاندن شورش بزرگان عباسی به رهبری ابراهیم بن مهدی، جای خود را به رنگ سیاه داد.<sup>۵</sup> مأمون بار دیگر، رنگ سیاه را نماد رسمی خلافت عباسی برگرفت و حتی دشمنان خود را به پوشیدن آن ملزم ساخت. جانشینان او نیز از همین شیوه پیروی کردند.<sup>۶</sup>



۱. بحوث فی التاریخ العباسی، صص ۲۵۴-۲۵۵.
۲. قرآن کریم، کهف، ۳۱، الرحمن، ۷۶، الانسان، ۲۱؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۴۸-۴۴۹.
۴. الوزرا و الكتاب، ص ۳۱۲.
۵. علی بن حسین مسعودی (۱۳۶۵)، التنبيه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۳۳.
۶. تاریخ الامم و الملوك، ج ۸، ص ۵۷۵.

### نتیجه‌گیری

توجهات متعدد عباسیان برای برگرفتن رنگ سیاه در دوران نهضت و نظام، نشان می‌دهد که آنها با این موضوع، برخوردی ابزارانگارانه داشتند. همه‌ی اهتمام آنها در دوره نهضت این بود که به بهانه‌ی سیاه‌پوشی در عزای شهیدان آل محمد، از رنگ سیاه به‌مثابه ابزاری برای تحریک عواطف شیعیان و علویان و جذب آنها در مبارزه با امویان استفاده کنند. اما ادعاهای آنها در دوره‌ی نظام، مبنی بر تأسی به رنگ پرچم پیامبر، خوش‌یمنی رنگ سیاه برای خاندان عبدالمطلب و نیز تکیه بر روایت‌های رازآمیز ظهور منجیان از شرق، نشان می‌دهد که عباسیان می‌خواستند از این رنگ، به‌مثابه ابزاری برای کسب مشروعیت سیاسی بهره‌گیرند. بی‌تردید، درآمیختن این دو مرحله، نه تنها به ارتکاب خطای زمان‌پریشی (آناکرونیزم) خواهد انجامید، بلکه لاجرم، به تسری حکم یکی به دیگری نیز منجر خواهد شد که در منطق پژوهشی تاریخ، اجتناب از آن، شرط التزام به عقلانیت روشی است.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن الأبار، ابو عبدالله محمد، (۱۹۶۳)، *الحلة السیراء*، تصحیح حسین مؤنس، قاهره، دارالمعارف.
- ابن ابی الحدید، عبدالحمید، (۱۹۵۹)، *شرح نهج البلاغه*، تصحیح ابو الفضل ابراهیم، قاهره، دارالاحیاء الکتب العربیه.
- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۹۶۶)، *علل الشرایع*، نجف، مکتبه الحیدریه.
- ابن تغری بردی، جمال الدین یوسف، (۱۹۶۳)، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- ابن جوزی، ابو الفرج عبدالرحمن، (۱۹۶۶)، *الوفاء بأحوال المصطفی*، تصحیح مصطفی عبدالواحد، قاهره، دارالکتب الحدیثه.
- ابن حبیب، محمد، (۱۳۶۱)، *المحبر*، حیدر آباد، دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، (۱۹۶۰)، *المقدمه*، بیروت، دارالفکر.
- ابن خلکان، احمد بن محمد، (۱۹۶۱)، *وفیات الاعیان و انباء انباء الزمان*، تصحیح احسان عباس، بیروت، دار صادر.
- ابن خیاط، خلیفه، (۱۹۶۷)، *تاریخ خلیفه ابن خیاط*، تصحیح سهیل زکار، دمشق، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد، (۱۹۵۶)، *مناقب آل ابی طالب*، نجف، مطبعة الحیدریه.
- ابن طقطقی، محمد بن علی، (۱۹۶۶)، *تاریخ الفخری*، بیروت، دار صادر.
- ابن عبدربه، شهاب الدین احمد، (۱۹۶۵)، *العقد الفرید*، تصحیح احمد الزین و ابراهیم الابیاری، قاهره، مکتبه النهضة المصریه.
- ابن العبری، غریغوریوس، (۱۹۵۸)، *تاریخ مختصر الدول*، بیروت، دارالرائد.
- ابن عساکر، علی بن حسن، (۱۹۷۹)، *تاریخ مدینه دمشق*، تصحیح عبدالقادر بدران، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ابن العمرانی، محمد بن علی، (۱۹۷۳)، *الأنباء فی تاریخ الخلفاء*، تحقیق قاسم سامرای، لیدن، بریل.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (۱۹۶۹)، *المعارف*، تصحیح ثروت عکاشه، قاهره، دارالمعارف.
- ابن کثیر، ابو الفداء اسماعیل، (۱۳۵۱)، *البدایه و النهایه*، قاهره، مؤسسة الخانجی.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد، (۱۹۱۹)، *تجارب الامم*، قاهره، دارالکتب الاسلامی.
- ازدی، یزید بن محمد، (۱۹۶۷)، *تاریخ الموصل*، تحقیق علی حبیبیه، قاهره، لجنة احیاء التراث الاسلامی.
- ازرقی، ابوالولید، (۱۳۶۸)، *اخبار مکه*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، چاپ و نشر بنیاد.
- اصبهانی، ابو نعیم احمد، (۱۹۶۷)، *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*، قاهره، مؤسسة الخانجی.
- اصفهانی، ابوالفرج، (۱۲۸۵)، *الأغانی*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي.
- \_\_\_\_\_، (۱۹۷۰)، *مقاتل الطالبیین*، تصحیح احمد صقر، بیروت، دارالمعرفه.
- جاحظ، عمرو بن بحر، (۱۹۷۵)، *البيان و التبيين*، تصحیح عبدالسلام هارون، قاهره، مؤسسة الخانجی.

- جلود، حمد، (١٩٩٢)، *النظم العباسيين*، قاهره، مؤسسة الخانجى.
- جهشيارى، محمد بن عبدوس، (١٩٣٨)، *الوزراء و الكتاب*، تصحيح مصطفى السقا و آخرون، قاهره، مطبعة عيسى البابى.
- حلى، برهان الدين، (١٩٦٤)، *السيرة الحلبيه*، قاهره، مكتبة التجارية الكبرى.
- ديار بكرى، حسين بن محمد، (بى تا)، *تاريخ الخميس*، بيروت، دار صادر.
- ذهبى، شمس الدين، (١٩٥٦)، *تذكرة الحفاظ*، حيدرآباد، دائرة المعارف العثمانيه.
- \_\_\_\_\_، (١٣٦٨)، *تاريخ الاسلام*، قاهره، دارالمعارف.
- روشه، گى. (١٣٧٩)، *تغييرات اجتماعى، ترجمه منصور وثوقى*، تهران، نشرنى.
- زبيدى، محمد مرتضى، (بى تا)، *تاج العروس*، بيروت، دارالفكر.
- طبرى، محمد بن جرير، (بى تا)، *تاريخ الامم و الملوك*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، روائع التراث العربى.
- عسقلانى، ابن حجر، (١٣٢٨)، *الاصابة فى تمييز الصحابة*، قاهره، مؤسسة العربية الحديثة.
- عمر، فاروق، (١٩٧٧)، *بحوث فى التاريخ العباسى*، بيروت، دارالقلم.
- فان فلوتن، جى. (١٣٢٥)، *علل سقوط بنى اميه*، ترجمه سيد مرتضى هاشمى حائرى، تهران، اقبال.
- الكندى، محمد بن يوسف، (١٩٥٩)، *تاريخ ولاية مصر*، تصحيح حسين نصار، بيروت، دارصادر.
- مجهول المؤلف، (١٩٧١)، *اخبار الدولة العباسيه*، تصحيح عبدالعزيز الدورى، و المطلبى، بيروت، دار صادر.
- مسعودى، على بن حسين، (١٣٧٨)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى.
- \_\_\_\_\_، (١٣٦٥)، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى.
- مقرزى، احمد بن على، (١٢٧٠)، *المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار*، قاهره، دارالمعارف.
- منقرى، نصرين مزاحم، (١٩٦٢)، *وقعة الصفين*، تصحيح عبدالسلام هارون، قاهره، مؤسسة العربية الحديثة.
- نوبرى، شهاب الدين احمد، (١٩٥٤)، *نهاية الارب فى فنون الادب*، قاهره، مؤسسة المصرية العامه.
- واقدى، محمد بن عمر، (١٣٦٩)، *مغازى*، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، تهران، مركز نشر دانشگاهى.
- وكيع، محمد بن خلف، (بى تا)، *اخبار القضاة*، بيروت، عالم الكتب.
- الهمدانى، محمد بن عبدالملك، (١٩٦١)، *تكملة التاريخ الطبرى*، تصحيح آلبرت يوسف كنعان، بيروت، مطبعة الكاتوليكيه.
- يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، (١٩٦٠)، *تاريخ يعقوبى*، بيروت، دار صادر.
- Melucci, Alberto (1981), *Ten Hypotheses for the Analysis of New Movements*, Cambridge.
- Shaban, M. A. (1970), *The Abbasid Revolution*, Cambridge.
- Sharon, Moshe (1983), *Black Banners From the East*, Jerusalem.
- Touraine, Alain (1981), *The Voice and the Eye: An Analysis of Social Movements*, Cambridge.